

تجربه جدید  
التَّجْرِبَةُ الْجَدِيدَةُ

ساعتی فکر کردن بهتر از هفتاد سال عبادت است  
تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً.

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ



كَانَ فَرَسٌ صَغِيرٌ مَعَ أُمِّهِ فِي قَرْيَةٍ.  
اسب کوچکی با مادرش در روستایی بود  
قَالَتْ أُمُّ الْفَرَسِ لَوْلَدَهَا:

مادر اسب به فرزندش گفت  
« نَحْنُ نَعِيشُ مَعَ الْإِنْسَانِ وَ نَخْدُمُهُ؛  
ما زندگی می کنیم با انسان و به او خدمت می کنیم  
لِذَا أَطْلَبُ مِنْكَ حَمْلَ هَذِهِ الْحَقِيَّةِ  
بنابر این از تو می خواهم که این کیف را  
إِلَى الْقَرْيَةِ الْمُجَاوِرَةِ. »  
به روستای مجاور (همسایه) ببری



هُوَ يَحْمِلُ الْحَقِيَّةَ وَيَذْهَبُ إِلَى  
او کیف را بر میدارد و به سوی روستای مجاور میرود  
الْقَرْيَةِ الْمُجَاوِرَةِ.

فِي طَرِيقِهِ يُشَاهِدُ نَهْرًا.  
در راه رودی را می بیند  
يَخَافُ الْفَرَسُ وَيَسْأَلُ بَقْرَةَ وَاقِفَةً  
اسب می ترسد و از گاو ایستاده می پرسد  
جَنَبَ النَّهْرِ:

« هَلْ أَقْدِرُ عَلَى الْعُبُورِ؟ »  
آیا می توانم عبور کنم؟  
الْبَقْرَةُ تَقُولُ: « نَعَمْ، لَيْسَ النَّهْرُ عَمِيقًا.»

گاو می گوید: بله، رود عمیق نیست

يَسْمَعُ سَنَابَ كَلَامَهُمَا وَيَقُولُ: « لا، أَيُّهَا الْفَرَسُ الصَّغِيرُ، أَنْتِ سَتَغْرَقُ فِي  
سنجاب حرف آن دو را می شنود و می گوید:

الْمَاءِ، هَذَا النَّهْرُ عَمِيقٌ جَدًّا. عَلَيْكَ بِالرَّجُوعِ. أَ تَفْهَمُ؟ »  
این رود خیلی عمیق است تو باید برگردی آیا می فهمی؟  
وَلَدُ الْفَرَسِ يَسْمَعُ كَلَامَ الْحَيَوَانَيْنِ وَيَقُولُ فِي نَفْسِهِ:

چه کار کنم خدایا؟

فرزند اسب حرف دو حیوان را می شنود و با خودش می گوید:

فَیَرْجِعْ إِلَىٰ وَالِدَتِهِ وَیَبْحَثَ عَنِ الْحَلِّ. پس برمیگردد به سوی مادرش و دنبال راه حل می گردد  
 أَلَأُمُّ تَسْأَلُهُ: «لِمَاذَا رَجَعْتَ؟!» مادر از او می پرسد: برای چه برگشتی؟

یُشْرِحُ الْفَرَسُ الْقِصَّةَ وَتَسْمَعُ أَلَأُمُّ كَلَامَهُ. أَلَأُمُّ تَسْأَلُ وَلَدَهَا:  
 اسب قصه را شرح می دهد و مادر حرفش را می شنود. مادر از فرزندش می پرسد

« مَا هُوَ رَأْيُكَ؟ أَتَقْدِرُ عَلَى الْعُبُورِ أَمْ لَا؟ مَن يَصْدُقُ؟ وَ مَن يَكْذِبُ؟ »  
 نظرت چیست؟ آیا می توانی عبور کنی یا نه؟ چه کسی راست می گوید؟ و چه کسی دروغ می گوید؟

مَا أَجَابَ الْفَرَسُ الصَّغِيرُ عَنِ سُؤَالِهَا ... لَكِنَّهُ قَالَ بَعْدَ دَقِيقَتَيْنِ:  
 اسب کوچک در مورد سوالش جواب نداد. ولی بعد از دو دقیقه گفت:

«الْبَقْرَةُ تَصْدُقُ وَ السَّنَجَابُ يَصْدُقُ أَيْضاً. الْبَقْرَةُ كَبِيرَةٌ وَ السَّنَجَابُ صَغِيرٌ. كُلُّ  
 گاو راست می گوید و سنجاب هم راست می گوید. گاو بزرگ است و سنجاب کوچک است

مِنْهُمَا يَقُولُ رَأْيَهُ. فَهَمَّتِ الْمَوْضُوعَ.»  
 هر یک از آن دو نظرش را می گوید. موضوع را فهمیدم؟

يَفْهَمُ الْفَرَسُ الصَّغِيرُ كَلَامَ أُمِّهِ وَ يَذْهَبُ إِلَى النَّهْرِ وَ يُشَاهِدُ الْبَقْرَةَ وَ  
 اسب کوچک سخن مادرش را میفهمد و به سوی (نهر) رود می رود و میبیند که گاو و

السَّنَجَابُ مَشْغُولِينَ بِالْجَدَلِ.  
 سنجاب مشغول بحث (جدل) هستند.

الْبَقْرَةُ: «أَنَا أَصْدُقُ وَ أَنْتَ تَكْذِبُ.» گاو: من راست می گویم و تو دروغ می گویی

السَّنَجَابُ: «لَا؛ أَنَا أَصْدُقُ وَ أَنْتَ تَكْذِبِينَ.» سنجاب: نه من راست می گویم و تو دروغ می گویی

يَعْبُرُ الْفَرَسُ ذَلِكَ النَّهْرَ بِسُهُولَةٍ؛ اسب به راحتی از آن رود میگذرد

ثُمَّ يَرْجِعُ وَ يَفْرَحُ لِلتَّجَرِبَةِ الْجَدِيدَةِ. سپس برمیگردد و به خاطر تجربه جدید خوشحال میشود

